

## زبان و لهجه محلی کرمانی

حمید فرزام

زبان فارسی دری که بعد از غلبه قوم عرب و رواج اسلام در قرن سوم و چهارم هجری، لهجه محلی مردم مشرق و شمال شرقی ایران یعنی خراسان قدیم و ماوراءالنهر بود و در شهرهای بزرگی از سمرقند و بلخ تا مرو و طوس و دیگر بلاد بدان مُحاوره می کردند، با تشکیل حکومت های مستقل ایرانی و ظهور شاعران بزرگی چون رودکی سمرقندی و شهید بلخی و کسائی مروزی و فردوسی طوسی ... که به همان زبان شعر می سرودند، رونقی به سزا یافت و به مرور زمان بر اثر آمیزش با زبان عربی وسعت دامنه لغات و اصطلاحات و معانی و تحوّل و تکامل نسبی، به عنوان زبان رسمی در دیگر نواحی کشور پهناور ایران معمول و متداول گردید.<sup>۱</sup>

باید دانست که رسمیت زبان دری و گسترش و سیطره آن در اقصی نقاط کشور پهناور ایران، به لهجه های محلی زبانی وارد نیاورد بلکه بیشتر آنها به عنوان زبان مخاطب در بسیاری از نواحی مختلف ایران برقرار و پایدار ماندند و تاکنون نیز به کار می روند.<sup>۲</sup>

شمار زبان ها و لهجه های محلی بازمانده از قرون و اعصار پیشین در اطراف و اکناف ایران در بعضی از اسناد و مدارک معتبر، بالغ بر ۵۶ لهجه است که زبان های معروف ختّنی و سُغدی و خوارزمی و تُخاری ... را هم باید بر آنها افزود.<sup>۳</sup>

این زبان‌ها و لهجه‌ها از دیرباز تاکنون به وسیله خاورشناسان به ویژه دانشمندان زبان‌دان و زبان‌شناس ایرانی مورد تحقیق و پژوهش قرار گرفته که به مصداق: صاحب‌البيت اذری بما فی‌البيت، بهتر از بیگانگان درباره لهجه‌های محلی خویش سخن گفته و از روی آگاهی و بصیرت و با نکته‌سنجی و دقت، رموز و اسرار دستور زبان و دگرگونی واژگان محلی خود را باز نموده و در همه این ابواب به طبع و نشر آثار گوناگون و ارجمند پرداخته‌اند که غیر از مقدمه بسیار ممتح و جامع و فراگیر برهان قاطع به همت و خامه دکتر محمد معین و دیگر استادان بزرگ معاصر و نیز بخش زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی در صحایف ۱۶۳- ۱۴۰ جلد اول تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح الله صفا، نمونه را ذکر چند تألیف از این دست، از فضیله معاصر که هم‌اینک در دسترس است، مناسب این حال و مقام است؛ خاصه که بعضی از آنها مستقیماً به موضوع سخن یعنی لهجه کرمانی مربوط است:

زبان‌های ایرانی، فرهنگ گویش دوانی<sup>۴</sup> و اژه‌نامه گویش بختیاری چهارلنگ<sup>۵</sup>، گل‌های شهر سبز<sup>۶</sup>، اشعاری به لهجه محلی کازرونی و گویش لری؛ فارسی قومی<sup>۷</sup>، لهجه تهرانی<sup>۸</sup>، فرهنگ زرقان<sup>۹</sup>، و اژه‌نامه لهجه فارسی مردم زرقان فارس، کلیات آثار ادیب قاسمی کرمانی<sup>۱۰</sup>، داستان‌نامه بهمیناری<sup>۱۱</sup>، فرهنگ لغات و اصطلاحات مردم کرمان<sup>۱۲</sup>، و اژه‌نامه گویش بردسیر<sup>۱۳</sup>، نامه سیرجان<sup>۱۴</sup> (واژه‌ها و اصطلاحات لهجه سیرجانی)، فرهنگ بهدینان<sup>۱۵</sup>، واژه‌ها و اصطلاحات کهن فارسی<sup>۱۶</sup>.

در مقاله اخیر که چند سال پیش به قلم نویسنده این سطور نگاشته آمده، به چند واژه اصیل و کهن فارسی که هنوز در لهجه کرمانی به کار می‌رود اشارت رفته و از این رو در عین اختصار از لحاظ زمینه گفتار در زمره دیگر مآخذ در این باب به‌شمار تواند آمد، ولی بی‌گمان بهترین منبع و مآخذ درباره لهجه کرمانی که به لهجه خراسانی نزدیک است<sup>۱۷</sup>، چنان‌که استاد این جانب دانشمند نامی، احمد بهمینار کرمانی، در مقدمه داستان‌نامه بهمیناری آورده است<sup>۱۸</sup>، مثنوی نیستان و کتاب خارستان از آثار ادیب قاسمی کرمانی است که در سال‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ هجری قمری به نظم و نثر به تقلید از بوستان و گلستان شیخ اجل سعدی شیرازی پرداخته<sup>۱۹</sup> و به راستی مخزنی است گران‌بها از اصطلاحات واژگان محلی سرزمین کهن سال و باستانی کرمان و از دیرباز نزد عامه و



اهل ادب آن سامان بسیار مطلوب و مقبول افتاده و از جهت ادب عامیانه هم شایان توجه و واجد بسی اهمیت است.

دانشمند گرامی احمد بهمنیار کرمانی، استاد دانشگاه تهران که در ادب فارسی به‌ویژه عربی از سرآمدان روزگار و استادی بلائنازع و کم‌نظیر بود، درست یک قرن پیش، ضمن بحث از ارزش ادبی و قدمت و اصالت واژگان محلی کرمانی، از ادیب قاسمی و دو کتاب مزبور به مناسبت چنین یاد کرده است:

«... نگارنده این اوراق احمد بهمنیار کرمانی متخلص به دهقان، در حدود سال ۱۳۲۳ هجری (قمری) ... به این خیال افتاد که اصل و ریشه بعضی کلمات را که اهالی کرمان در محاورات خود استعمال می‌نمایند و در جاهای دیگر مستعمل و متداول نیست، از فرهنگ‌های مختلفه استخراج و از مجموع آن لغات کتابی را تألیف نمایم، محرک این خیال ملاحظه دو کتاب بود که ادیبی از همشهریان، به نام خارستان و نیستان به لغت و لهجه عوام کرمان تألیف و در سبک عبارات و انشاء، از گلستان و بوستان سعدی تقلید کرده بوده. چون طبایع عامه میل خصوصی به هزل و مزاح دارد دو کتاب مزبور شهرتی تمام یافته و ضمناً بعضی خرده‌گیران و ظرفا کلمات و اصطلاحات آن را در دستاویز طعن و تمسخر ... قرار داده بودند بدین جهت ... می‌خواستیم مدلل دارم که اغلب آن کلمات و اصطلاحات از اصل فارسی قدیم است و چون اهالی کرمان کمتر از مردم سایر بلاد با ملل و امم متنوعه آمیزش داشته‌اند، لغات قدیمه فارسی نزد آنها بیشتر محفوظ مانده که بعضی را بلا تغییر و بعضی دیگر را با مختصر تحریف و تغییری در محاورات خود به کار می‌برند ...»<sup>۲۰</sup>

بخش پایانی عبارت استاد بهمنیار، سخن یکی از صاحب‌نظران را درباره لهجه سمنانی و دیگر لهجه‌ها و زبان‌های محلی رایج در اطراف و اکناف ایران زمین فرا یاد می‌آورد در آنجا که نوشته است:

«... وجود تشابه در لهجه محلی امروز سمنان و اطراف آن با لهجه قدیم می‌رساند که لهجه محلی مذکور در اصل و اساس تغییر کلی نکرده و همان است که در آن روزگار (قرون اولیه اسلامی)

معمول و متداول بوده است و همین وضع را با اندک تحقیق در سایر لهجات محلی ایران نیز - می توان یافت ...»<sup>۲۱</sup>

چنان که نگارنده در لهجه کرمانی به همین نکته یعنی اصالت و عدم تغییر بعضی از واژگان قدیم محلی پی برده و ۲۴ سال پیش، در مقاله (واژه‌ها و اصطلاحات کهن فارسی) به صراحت هرچه تمام تر نوشته است:

«... برخی از لغات و ترکیبات اصیل پارسی ... در قرون و اعصار گذشته برای فرهیختگان ایرانی، واژه‌ها و الفاظی متداول و مصطلح بوده ... و هم اکنون در لهجه تخاطب اهالی بعضی از شهرهای ایران زمین (مانند کرمان) به کار می‌رود و از لحاظ ادبی نیز ارزشمند است».

نظیر کلمات توریدن (تولیدن) به معنی رمیدن و دور شدن و نفرت داشتن، و پرماس کردن به معنی دست دراز کردن و برجایی سودن و لمس کردن، و تلواسه به معنی بی‌قراری و اضطراب، و تاسیدن به معنی بی‌حال شدن و از هوش رفتن ... و مانند اینها که هنوز در محاوره اهل کرمان معمول و متداول است و در فرهنگ‌ها و کتب لغت در زمره واژه‌های اصیل فارسی ثبت و ضبط شده (لغت فرس اسدی و بُرهان قاطع و غیث اللغات و فرهنگ آندراج و مُعین ...) و بعضی از آنها در آثار منظوم و منثور قدیم نیز به کار رفته است.

مولانا جلال الدین محمد در مثنوی گفته است:

تو تمنا می‌بری کاختر مُدام  
لاغ کردی سَعَد بودی بر دوام  
سخت می‌تولی ز ترییعات او  
وز وِبال و کینه و آفات او<sup>۲۲</sup>

و تولیدن را چنان که در فرهنگ‌ها نیز آورده‌اند به معنی رمیدن و نفرت داشتن گرفته است. پرماسیدن و مشتقات آن نیز از دیرباز در شعر گویندگان آمده است. ابوشکور بلخی گفته:

هر کجا گوهری است بشناسم  
دست سوی دگر نیراسم<sup>۲۳</sup>

و پرماسیدن را به معنی دست دراز کردن و برجایی سودن به کار برده چنان که سنائی هم آورده است:

آنکه او نبض خویش نشناسد  
نبض دیگر کسی چه پرماسد؟<sup>۲۴</sup>



و در لهجه تخاطب مردم کرمان، پرماس کردن، در تاریکی کورمال در جستجوی چیزی دست بر جایی مالیدن است، و در مثلی طنزآمیز نیز می‌گویند: «هر کس که ناز کرد و زنگشت و پرماس (پرماس) کرد».

تلواسه که برحسب اختلاف اماکن و لهجه‌ها در فرهنگ‌ها به صورت تلواسه (لغت فرس اسدی) و تلوسه (برهان قاطع) هم ضبط شده، در کرمان به معنی بی‌قراری و بی‌طاقتی و التهاب و اضطراب ... متداول است، مثلاً می‌گویند: «بچه از سَرِ شب تا صبح از شدت تب دائم تلواسه کرد.» و از واژه تاس و تاسه ... هم که در کتاب‌های لغت معادل تلواسه آمده است، واتاسیدن به معنی بی‌حال شدن و از هوش رفتن، هنوز در کرمان به کار می‌رود، چنان‌که در هوای گرم تابستان می‌گویند: «از گرما واتاسیدم.»

نکته شایان ذکر این است که ابوالفضل بیهقی مورخ و نویسنده نامدار قرن پنجم هجری نیز «تفصیل شکسته شدن لشکر (مسعود)» با اندک تفاوتی از تاسیدن، همین معنی را اراده کرده در آنجا که نوشته است:

«... روز سخت گرم شد و ریگ بتفت و لشکر و ستوران از تشنگی بتاسیدند ...»<sup>۲۵</sup> و همگدو که در لهجه کرمانی به معنی جاری (زن برادر شوهر) به کار می‌رود، در توجیه نام یکی از بزرگان عهد شاپور دوم پادشاه ساسانی، که در شاهنامه فردوسی آمده سودمند افتاده است.<sup>۲۶</sup>

برای اجتناب از اطناب، بی‌مناسبت نیست برخی از لغات اصیل کرمانی که از عهد صباوت به یاد مانده و در ایام خردی در زادگاه خود بدان محاورت نموده و نقش ضمیر گردیده است، از لوح خاطر فهرست‌وار در اینجا نگاشته آید خاصه که بعضی از آنها در فهرست واژه‌های کرمانی در کلیات آثار ادیب قاسمی نیامده و از همین بابت برای اهل ادب واجد بسی اهمیت است:

آ

آدرشکو: لرز، چنندش

آدریمون: فقیر و بینوا

آدور: خار

آرا: آرایش



آف، آفک: تاوئل

### الف

اسپریچو: پرستو

اُشتر: شُتر

آلدنگ: قوی و نیرومند

اُفتنگ، اُفتنگو: کیسه دارو و ابزار خیاطی ...

### ب

باشو: پدرِ مادر

بُرز: بلند و مُرتفع مقابلِ جَر: گود و پست

بُلیت: آبله و نادان، قس: بلید در عربی.

بل (بَهْل): بگذار

### پ

پُپ: شُش، ریه گوسفند

پُت: مَو

پَچل: کتیف و آلوده ...

پِخ پِخو: قلقلک

پِرِپرو: پروانه

پَرَک: نیمه و نصف و خُرده ...

پُفتال: تُفاله

پُشیدن: کَر دادن

پُوت: پوک، بی مغز ...

### ت

تَزگو: جوشِ غرور ...

تُنیدن: خراب شدن



تیا زدن: سرپا زدن

تیل: غلیظ

تيله: هل دادن ...

### ج

جُر: حرکت

جکیدن: جشن

جُمَل، جُمَلو: دوقلو

جُوغَن: هاوَن

جیکو: جیر جیرک

### چ

چاک: سبَد

چایمان: سرماخوردگی

چاییدن: سرما خوردن

چغوک: گنجشک

چقاردن و چقاریدن: فشردن

### خ

خارمان: خارش

خُفتو: بختک و کابوس

خُلوش: عامی و بی‌فرهنگ

خیار بالنگ و خیار شنگ: خیار سبز و چنبر

خیت: شرمنده و سرخورده

### د

دادو: خواهر و دختر

درازا: درازی و طول

دَنَدَل: هسته

دَنَدَلُو: سفت و سخت

دُوَلَخ: گرد و غبار

ر

رَکِیدَن: خراشیدن

رُوچ: درهم و برهم ...

رُوچِیدَن: درهم و برهم شدن و به هم پیچیدن

رُوَدَمَان: بهبود و التیام یافتن زخم

ز

زِپَتول: به شدت هل دادن و تکان دادن کسی را

س

سِیْسِلانِگ: دم جُنبانک

ش

شَغَز: استخوان لگن

شَوَنگی: ذوق زده و سرمست

ک

کَچیل، کَچیلو: انگشت کوچک

کَربافو: عنکبوت

کاکو: یار و دوست ...

کُت: سوراخ، منفذ

کَدَرَاک: کفش چوبی با بند

کَراجیک: زاغچه

کَراش، کَراشک: تار عنکبوت

کَرپو: مارمُولک





کَرک: کال و نارس

کوشک: ناخن

ل

لچیدن: لگد کردن

لَرَد: بیرون و دور

لَرَدو: بیرونی

لُک شدن: از جا بلند شدن

لِش: لجن

م

مَدو: سوسک

مَلکو: پینه زخم

ن

ناسار: ناودان. قس: ناوسار

نالی (نهالی): تشکچه، زیرانداز ...

نیشو: دهن کجی ...

و

واسرنگیدن: انکار کردن و حرف خود را پس گرفتن ...

وَرترُمیدن: قهر کردن، تُو هم رفتن، ناراحت شدن ...

وَر درزگیدن: لَرزیدن

وَرهم پَلوچُو: به هم مالیده ...

ه

هشتن: گذاشتن

به مصداق (ختامه مسک) وصف دارالآمان کرمان با مردمی بدین گونه زبان و بیان به قلم عبدالرزاق کرمانی مؤلف دانشمند و عارف (مناقب شاه ولی) در اوایل قرن دهم (۹۱۱ هجری) با عبارتی نغز و موجز، این گفتار را پایانی است بس مناسب و دلنشین:

«... کرمان مملکتی وسیع از اقلیم سیّم است، بنای سُور قدیم اردشیر بابک کرده، از مواضع مشهورش ... شهر خبیص (شهداد) است که از جنّات اربعه آشهر خوانند و غرایب مواضع کرمان، دلفاراد است که قریب چهار فرسخ در آن نرگس خودرو رُسته و ماهان که موضعی است در غایت اعتدال، آبی خوش و هوایی دلکش دارد، به عُذوبتِ ماء و طیبِ هوا، سیّاحان جهان پیما چنین جایی نشان ندهند، لیس الخبر کالمُعاینه، تا کسی بدان جا نرسد حقیقت این تمدیح، کما هو حَقّه، در نیابد ...»<sup>۲۸</sup>.

### پی‌نوشت‌ها

۱. صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۸، چاپ سوم، جلد ۱، ص ۱۶۳-۱۶۰؛ آرانسکی، یوسف م، زبان‌های ایرانی، ترجمه دکتر علی اشرف صادقی، تهران، سخن ۱۳۷۸، ص ۱۰۶-۱۰۵.
۲. صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص سی و هفت.
۳. تبریزی (برهان)، محمد حسین بن خلف، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۴. سلامی، عبدالنبی، فرهنگ گویش دوانی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۱.
۵. سرلک، رضا، واژه‌نامه گویش بختیاری چهارلنگ، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۱.
۶. بهروزی، محمد جواد، گل‌های شهر سبز، اشعاری به لهجه محلی کازرونی و گویش لری، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۱.
۷. صادقی، علی اشرف، فارسی قمی، تهران، مؤسسه انتشارات باورداران، ۱۳۸۰.
۸. پی، سیکوف، لازار ساموئیلوویچ، لهجه تهرانی، ترجمه محسن شجاعی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۰.
۹. ملک‌زاده، محمد جعفر، فرهنگ زرقان، واژه‌نامه لهجه فارسی مردم زرقان فارس، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۰.
۱۰. ادیب کرمانی، قاسم، کلیات آثار ادیب قاسمی کرمانی، به کوشش ایرج افشار، کرمان، مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۷۲.
۱۱. بهمنیار، احمد، داستان نامه بهمنیاری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹، چاپ دوم.
۱۲. پورحسینی، ابوالقاسم، فرهنگ لغات و اصطلاحات مردم کرمان، کرمان، مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۷۰.
۱۳. برومند سعید، جواد، واژه نامه گویش بردسیر، کرمان، مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۷۰.
۱۴. سریزدی، محمود، نامه سیرجان (واژه‌ها و اصطلاحات لهجه سیرجانی)، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۰.



۱۵. سروش سروشیان، جمشید، فرهنگ بهدینان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
۱۶. فرزام، حمید، واژه‌ها و اصطلاحات کهن فارسی، نکته‌ها و نقدها در پنج‌جاه و پنج مقاله ادبی و عرفانی و تاریخی ...، با مقدمه دکتر مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران؛ مؤسسه مطالعات اسلامی، دانشگاه مک‌گیل، ۱۳۸۰.
۱۷. احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم؛ مسالک الممالک، به نقل از: صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۱۴۵.
۱۸. بهمنیار، داستان‌نامه بهمنیاری، مقدمه.
۱۹. ادیب کرمانی، کلیات آثار قاسمی، ص ۲۰.
۲۰. بهمنیار، داستان‌نامه بهمنیاری، مقدمه.
۲۱. صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۱۴۵.
۲۲. نیکلسون، مثنوی، دفتر ۶، ص ۳۷۱.
۲۳. تبریزی، محمدحسین بن خلف، برهان قاطع، حاشیه ص ۳۸۷.
۲۴. همان.
۲۵. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، به اهتمام غنی و فیاض، ص ۴۸۵.
۲۶. تفضلی، احمد، نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، شماره ۱، ۱۳۷۴، ص ۳۸.
۲۷. معین، محمد، فرهنگ معین، ص ۴۶-۴۷.
۲۸. مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت ... ولی کرمانی، تصحیح ژان اوین، تهران، ۱۳۳۵، ص ۵۲-۵۰.